



مثنوی که بر روی سلف نوشته اند

و دیگر یافته شده و بعد از تقویر آن است

در فرقه های مختلفه و است مشهوره کندن معنی آمد و در

هر چند که در مثنوی یک معنی دارد مثنوی است عمل شدن بواسطه فرد

و مستعد شدن بنحو هر آنگاه که در این مجموعه ایراد کرده که متعلق این مطلب علیّه شنیدی

هر معنی که از این مقام مقتضی است و مطلوب باشد را بحد اخذ نمایند باین معانی باشد

در عقاید دیگر کتاب که فایده کثیره قطع نظر از اصل فایده است

و اگر بعضی تشریح خطای فزولی و طوق شده باشد چون کینه بوسی و ناقص و روایتی نیست

از کتب مذکور و بعد استنباط و استخراج نموده و وقوع در صدر از باب فحوت و عزت

و اصحاب شریف و فکر آشته که در این مکتب در پوشند و در طبع و شعر گویند و این

از ضمن فرقه های فارسی است که در این مکتب یافته باشد و اگر که در تحقیق و تنقیح

ره مهر رسوا

از امداد جمال الدین خطیب خوانی

لی جان بن جمعیت

بر له منی شعور است از رعیت و الف رصاف

نمایه غایت مساجات نبات با سبب است

استش چیزی از حله میرون آوردن و انشا الله تعالی کما قال الله تعالی

سورة القلم قصه سحر الجنة ان الله هو البصر منها سبحان ولا یقشون ولا یقولون

انشاء الله وسمی استنار وایگان شرطاً مبرزه

ان معنی قولک لاخر حق ان نیت را

در سیرین نیت کار و طلب دلایت کردن

جبار معنی دارد اول ماری باشد پس بزرگ

دوم دلاور و شکمین و سوم حکیم و دومی

ب عظم جنبه البصیر جمع

در بی کاش نظام علم عمودا و معنی

مکرمه
بانی اور دوست

سند باشد غنا کمر خود را از پیر

بکر کشیدن از کمر او را و بار موه سر از تهن با از کمری جاری
ناخورش و لغج یعنی تا که تیزی مع گوید غنا بر وزن افلا است جمع نفی وزن
فعلی یعنی برهنه کار بکر رغو قانیه قصد کرد و غلبه کردن و برابر شدن و ظاهر
رغابی جوانی رسیدن و زار کردن و خط استم رسیدن به شایستگی از دایره عظیمه
احداث میکند اورا سطح و ایر مسدا النهار بر سطح محیطه بر زمین باران
و برادران روشن یعنی صاف و تقضیات که دوران تیزی رسته باشند و اوصاف کلمات
روحانی از آستانه بکر همه برآمدن برزدان و بالارفتن درجه درجه چشم و
از خودن دور بالا افتادن بکر نمزه و صاد مملد و عین معج کوش فرود
و دیدن پس کردن بکر نمزه و طلب غنا و بی نیازی کردن
بکر نمزه و بالف مقصور یعنی هلاک کردن

در اینجا
در اینجا که هر یک شش و چهار

دورست ازین جهت که در این کتاب و در این کتاب
که کسی که این سخن بردارد و گوید من او را شهادت از زبانم نبرم که تفریق افترا را انبیا علیهم السلام
صنعت تفریق افترا می خوانند و در تفریق افترا ای احاد و مومنان چنین تفریق است
بضم نام خضر علیه السلام و این اسم میان بن مکان علیهم السلام و در تاریخ شاهان
می نویسند که خضر لقب است و نام او بلبلان است و از فرزندان ملوک بنی اسرائیل است
شکر ملک و بلبلانی داده اند بر او اختیار کرده بودند و او را خضر از آن کفندی که بر سر بلبلانی
که نشسته بنی بر پاشندی و در جا که نار گذاردی حوالی آن موضع همه بنی بر پاشندی و
از میان ام الیاس است یعنی تفریق بی آبرام و بی صبر و ناشکیا که
نباه آوردن است بقا بکسر باقی داشت که اول و بار موصوفه بر کندن در زمین
سخن و فراهم آوردن بکسر و غین مع کراهه معین بفتح جزوهای آن

تفصیل

[illegible]

[illegible]

ادب و تقاضا در خانه است با یاری ندرسی برقرار کنید و در قفسه نیکو ست
که چون دوش بدوش تا به پیوه بطور هم می مانند و با هم رستند و یکدیگر را کوفتی
کوبند آسیر بسید و عرب از آمدن می مانند و بدانکه آسیر علم است هم صدمه مران
هم بر تور کوبند و کلمه راحت و دیو پری را آسیر بگویند بدین سبب که روانشان
و بعضی که این را صدمه می نامند باعتبار تعلل و ساس و نیزه گای طریقی استعاره
افت و کلفت و اثر را کوبیده است بکبر بازداشتن از حاجت و کاری کردن
که از این کسی را شرم آید و باز گشت جزای بگر کشیدن است و بفتح تکم و شکوت
دوم صواب تر است بکبر بر نیز کردن و حب شده و دور شدن است بکبر
نزدیکی است و نزدیک شدن و نزدیک آمدن و آن فراق و دوری
و سوره فاشه و نیزه یعنی بخشیدن و محو و در استعین و استعانت عقل و دل کوبند
که اشارت بر تبه و جدت است که حقیقت مجری است و خود محترمت است و بفتح
بیم و میوم و خوش و در دستور معنی کو خراست و نیزه نام داردی است از آن
آتش بکس و تمای فوقانیه دیای نماند و بهین و در و زدن است از آن
کناه کردن و دفع و تها و کنا نیست از زندگان و کثیر کان و اشاع
و عین معجزه و تمای فوقانیه و رای مبدل و غرت شدن است بکبر زمانه زدن
و عین بکبر شکست کردن از حریف است بکبر نمی و منکر کردن است بکبر
حای مهله در برده شدن است بکبر و عین و رای معین سخن با عراب کشتن و ناکردن
و پیدا کردن و غرض از آنست که در روشن کردن اندین چیزی و دور کردن و فساد
چیزی و زاده شدن و زنده غری و بفتح نازبان بیابان نشین و اعراب نیست

بما حفظ جمعیت که واحد ندارد کلمات یکسر بر روی در آمدن و نفع جماعه منجیل
والا اصل انقلاب یکگزینش است با این معنی و با سبب طبع و باز سعد و خوان
و سبب جمع یعنی زبان از یک نصیم اول و رای و مکرر و بی فکر و بی فکر
در پیوستن و به معنای کلستن و جذب و در یک کوه و نیز آنچه از سبب خبر شکستن
من از سبب انقلاب است چنانچه از پس آن کمان و باد است که بر بادش برود و از
در آوردن در این معنی است در این معنی است در این معنی است در این معنی است
صوفیه حق است من و که اضافت کرده میشود بسوی الهی را از بدها مانند روح من
و ثوب من و سیف من و اینها نفع محقق و جوهری خارجی است احشیه رتبه
ذاتی با قطع نظر از عوارض و این خاص به ممکن است پس گفته میشود و نیز الله تعالی
عدم توفیق معانی است معنی نام معنی مادران و نیز اصل و در اصطلاح حکما احوال
عناصر و طایفه را گویند چنانکه آبا افلاک و انجم را خوانند آقا به جمع آنست یعنی
حس است برسانیدن به فتح اول و سکون بارگذاشتن جمعیت
که بهیچانه در عیال مردود و مصالح از شعور که بهم نمیدند و جمع و جمع اباب و چنانچه
بابی مستخرج پس زده سببی درون بوست که از او گشتن برنج گویند
و بابی مکتور معنی بستن است خداوندی است که برال
و سکون مای تخمیه و نون معنی زهی که کلمه نخستین است که در جمع
انعکاس معنی و از کون شدن یعنی باران در آید که نشان رزق
و بدینا که مشهور است در اکثر تفاسیر و تورات و مفسر است آنست که باطل تر
که بفرمان معنی بابیه سوم است در میان زمین و طوبی بر ساحل و یا واقع شد و در اول

برخی عبارت از طبعی ششم است حق تعالی امروز و فردا را در روز شنبه ای میگذرد و چون
ایشان تعظیم و بزرگداشت میکردند ما همان دوران لغت امین می بودند و هم در روی آب
می آمدند و این چنین میسر میبودند از گرفتاری های رخصت میگذشتند و میفرستادند
بزرگ بر ساحل دریای ساحلند و آب را می میگردیدند ما همان در اینجا جمع میشدند ایشان
را با هم فرو می بستند و روز یکشنبه می گرفتند و میخوردند و بی بین نهال میگذشتند
باید و اخبار او سوسه کرد که حق تعالی شمار را از این میخوردن منع کرده تا از گرفتاری
روز شنبه ایشان لغت شیطانی فریفته شدند در روز دوشنبه می گرفتند و روز دوشنبه
میخوردند و چندگاه برین میگذشت و جواب از میان بر داشتند و دست در شکم میزدند
همانند تو می می گرفتند و میخوردند چون مسلم و لغت ایشان از حد گذشت و از میان
همه راسخ کرد و عباد کی روز شنبه بدو این در روز که او و علی بنی اعدیه السلام بودند
سید بس نوله تعالی عن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی شان در
آیات کبر اول و نون و یفتح همزمانی از آتانی است یعنی تا آخر و اما حکم کردن
و قیل آیات بوزن قنات معنی استکی و وزن همسته است لغت جمع
و آلت خبری که سبب حصول خیر شود بکبر و دل خوشی دادن و معنی
میل نمودن از هر که و کمرای معنی است که بختی بختی و سال خطا که
باز بکبر کردن است بکبر و یا بکبر شده بکبر از کردن
باز بکبر و نماندنی و حکومت کردن و یفتح علامت است جمع
باز بکبر و نماندنی بکبر از کشتن و توبه پذیرفتن و ششم از و سکون
میم معنی برزوت است بعد از فتح نشان حرفهای قرآن آی و آیات جمع

کبریا ممکن شدن در وجود حال بجان ببردین چنانکه آب حبه در آب گرم
 شود گرم شود و منافات کبریا بر خشم کبریا نیست و پس در وی بجزی که
 است کبریا در حق کردن آب خشن و با بنوی باز کردن سگانت فزونی
 کردن است کبریا در حله مهر سیدن بر آست و یافتن در خواست و صواب گفتن
 کبریا در حجه وزای معجزه و ادراک شدن و رحمت دادن است بضم اول فتح
 میثم میشود که در دین و امام و بالای مردم و به کام اعم جمع از خود و ذکر این فعل
 خواهد شد انشاء الله تعالی فصل الثانی فی بیان منتهی منزله و نامین شدن کلاه
 و مال از این است که گویند و غیر آن است کبریا بر همه و فزون زبان و اوج انشی است
 و مراد باین است که در قرآن آمده است که ان یدعون من دونه لا اله الا
 الله ما و است کبریا هم جدا شدن فصل الحشم اخرج کبریا برین کبریا
 از کبریا کبریا شدن طلب در جد کردن و در اصطلاح متکلمان خارج
 کافرا را گویند کبریا و نام از کبریا در اصل لغات است نزدیکی که در این
 میده خود را بخشم و عقوبت خود طلب کنند شن کردن و سخن از دهن بیرون آوردن
 و اینک اندک نزدیک گردانیدن کبریا در و همین معنی خشنیدن و در
 این معنی است برون زده معنی کشیدن و کشند مانند خشن و مانند و کشند و انداز
 بپوزیز معنی کشند و اینک آمده به توج کبریا بول مفتوح شبانی زده تمند و شکر
 بخرج کبریا طلب بیرون آوردن کردن بخرج کبریا در آوردن و در بران خبری
 در خبری و از اینجاست قولی که توج الی الی الی توج النهار و توج النهار الی الی
 کبریا در کردن و با کبریا در حفت شدن و این کبریا در حفت

و درج پنجم گوشه دهنه دراز دم حصه فلک که حکما فلک البروج را در او از قسم
 کرده اند و در قسم این ماه نهاد و چنانکه در علم نیست بین است که بکر اول
 معنی هیچ باشد و اما ال مفتوح ثانی زده پنج معنی دارد اول قدر و مرتبه باشد
 و از حید صاحب قدر و خداوند مرتبه را گویند و معنی صاحب خداوند آمده و دم
 معنی کند نیست سوم کردن را نامند که تعریفش در باب کاف انشاء الله مرقوم خواهد
 چهارم نام مرغ است که بر آن در غایت نرمی باشد و بایش بران برسانند و آنرا
 بزرگی خوانند پنجم معنی قیامت آمده و آنرا از برتر نامند و ارتفاع و بلندی و هوا و
 عروج باشد و در این معنی اول جمع روح که گفته باشد و سیاه و سفید و
 نگین و زهره سخن کوی برتر زبان است و بفتح هزه باید داد و او جمع صاحب است
 و بکر هزه باید داد و در هم و اتفاق قوی بر غیری و باید بکر مسلح کردن
 بکر کشیدن و میان کردن و استن از شکلات قران و یاری خواستن
 و طلبت چنین و روز بانه دم از ما رجب در معنی معنوی بعد از اخذ است و وجه
 پانزدهم رجب روز است فتح میگوید است که در ای رحمت خدای تعالی و دورای
 درین روز کعبه را میگویند برای مومنان و نیز میگویند که در رجب معظله درین روز کعبه
 زواری کشانند و بعد از آنکه اند که درین روز ماههای کودکان کشاده میشود و چنانکه
 عینی علیه السلام درین روز کشاده بود بکر سوا شدن بکر کشانند
 و در جمیع کردن بکر نصیحت بزرگترین بفتح سیاهها که از او ردیده شود
 و اجسام و کالبد بکر سروان کردن کا و رنج و مثل آن و بکر زاری کردن
 و در خواستن و بختیدن و مبالغه کردن و در ایام باریدن باران افتادن بکر

ماندیشی الحال سخن گفتن و بهر شوکتش و چیزی از کثرت حکم در خواستن
بهر سوید کردن و وضع نمودار فقه جامع و جمع سخن گفتن در این کردن در او اشک
افتح بکر سید آری سوی آسمان خاکه حنیفای سوی همین باشند
اسلام یکی کردن همه مساوی است اما در شایع جمع و شایع انجمن و در
اح با دل سخن بمانی زود باشد یعنی آفرینست
مفعول یعنی خوش خوش که بازی طوبی و نوح کوه و نیز کوه و که در معبر
فماست و زبان را اندر با اول مفهوم کمال است که در وقت نهان خوشی
کوشه آید و با همه مهوده و در او شایع و معنی دارد اول معنی آید
دوم نصیب است و سخن معنی شایع باشد و در اول افتح اول از وضع
ای و حکیمیت که حروف تهج را بطریق خاص و تبیین کرده و آنرا احاطت
بضم اول نیز میگویند و حساب حل به طریقی است صغیر و کبیر آنچه متعارف است
و آنرا صغیر گویند و کبیر آنست که با بنای حشرات کنند و قال الله عز وجل
وینزلناهم حلیل مغنیه الابد قبل فی نفسیه ابجد ای و جدا آمد و صغیر
ای اینج هم او و فرال عنه نعم اجتهد حطی ای حط عند ذنب التوبه و الابد متعارف
کلمن ای کلم کلمات فاب علیه بالقرول و الرحمة سعفص ای صادق علیه السلام
نوفض علیه قرشت ای افر ذنبه فتر علیه بالکرم شخذه ای من القوی ضطغ ای شخ
عن و سواس الشیاطین بغیرهم لا اله الا الله از بکر تنها کردن و یک بکر زدن
یکی شدن و یکانی داشتن و در اصطلاح صغیریه شود و وجود واضح و صغیر
که کل با موجود است پس متحد میشود با و کل حیثیه از بودن کل موجود و با و معلوم

و مشهور است که در این روز نهم در روز نهم از این جشن و عبادت و روزه و ...
 عفو و موی بر آید و در این روز نهم از این جشن و عبادت و روزه و ...
 خوردن بسیار از آن خوانند و آن چه در دست دوم است خوانند که در این روز نهم از این جشن و عبادت و روزه و ...
 باشد و از آن خوانند که در این روز نهم از این جشن و عبادت و روزه و ...
 معدود و معنی دارد و دلیل بر اینست دوم مشرب را گویند سیوم از کنار این سخن و مطالب
 و در دو خانه مجامعی که مردمان و جوانان از آنجا آکنند و در بنای آنرا عظم و منسل و مورد
 خوانند بر آن مجامع است و نام مشرب و منسل و مجامع است که آن است
 از آن اوقات است در برج قوس و آنرا که از آن نیز گویند و نیز این مجامع را در این مجامع
 است و آنرا که از آن نیز گویند و نیز این مجامع را در این مجامع
 عجم بر کزین و آنرا که از آن نیز گویند و نیز این مجامع را در این مجامع
 بتای فوقانیه شده و تجارت کردن و کار جمع فکر فارسیان یکای فارسی
 پس مشرب و آنرا که از آن نیز گویند و نیز این مجامع را در این مجامع
 که از این مجامع و فصل و ال مرقوم شد به ال فیه و بای هر چه در این مجامع
 سخت و دولت و از این مجامع و در این مجامع و در این مجامع
 نطق العقل صنعت است از کورت نازیدن عذر جوایس و کجاست
 چه عذر از این مجامع و آنرا که از آن نیز گویند و نیز این مجامع را در این مجامع
 علم را گویند و آنرا که از آن نیز گویند و نیز این مجامع را در این مجامع
 معنی فال می آید و در این مجامع و آنرا که از آن نیز گویند و نیز این مجامع را در این مجامع
 که در علم این گویان میگردد و هر دعای که باین اوست با حاجت میرشد

